

تو آیه تطهیری

شهادت فاطمه زهرا(س) در جوانی همواره برانگیزاننده پرسش‌های فراوانی پیرامون شخصیت بی‌بدیل ایشان بوده است.



شهادت فاطمه زهرا(س) در جوانی همواره برانگیزاننده پرسش‌های فراوانی پیرامون شخصیت بی‌بدیل ایشان بوده است.

این پرسش‌ها تنها از جهت ویژگی‌های مستقیم شهادت ایشان دارای اهمیت نبوده است بلکه در عین حال به اسباب وجودی شهادت که به نحو اخص به کیفیات نفسانی ایشان وابستگی تام داشته نیز مربوط بوده است. اما شناخت این کیفیات و خصوصیات چگونه میسر است؟ در این جستار که به مناسبت شهادت فاطمه زهرا(س) در سیزدهم جمادی الاولی سال یازدهم هجری، پدید آمده است، تلاش می‌شود تا ابتدا الگویی برای شناخت این موارد سامان داده شود و سپس - حتی الامکان - این الگو برای شناخت ایشان به کار گرفته شود.

معرفت به جایگاه فاطمه زهرا سلام‌الله علیها به‌عنوان امامیه‌ها، ام‌الائم‌ه علیهم السلام و البته یک معصومه و زنی کمال‌یافته از میان زنان، در رسیدن به تصویری عینی از یک الگوی فراگیر، نقش اساسی خواهد داشت؛ امری که در کنار دستاوردهای نظری وحی، به‌عنوان اسوه آفرینی محسوس، مطلوب به‌نظر می‌رسد، اما فراگیری این آموزه آنچنان که شیوه شناخت به‌عنوان یک مواجهه و مقاربه عملی، ضروری به‌نظر می‌رسد از اهمیت یکسان برخوردار نیست.

شیوه‌های شناخت گوناگونی وجود دارد که به طیف گسترده‌ای از عاطفه گرایی تا عقل گرایی قابل تقسیم بندی است و البته به همین میزان از مبانی، کارکردها و نتایج گوناگونی هم برخوردار است. از سوی دیگر می‌توان شیوه‌های شناختی را به روش‌های مفهومی، مصداقی و پدیدارشناسانه تقسیم کرد که البته به پیشبرد بحث پیش‌رو کمک چندانی نمی‌کنند؛ چه آنکه ما در ظاهر با مجموعه‌ای از گزاره‌های گسترده، پراکنده و البته متناقض روبه‌رو هستیم که ویژگی اصلی آنها تاریخی بودن آنهاست؛ در نتیجه به جهت ارزیابی‌های معرفت شناسانه می‌تواند مورد اهمیت قرار گیرد.

به‌نظر می‌رسد کارآمدترین تقسیم بندی، تفکیک 2 شیوه شناخت کلی- تطبیقی و شناخت ویژگی مفسر و موجه باشد. فلاسفه گذشته برای شناخت پدیده‌ها معمولاً از شیوه نخست بهره می‌جستند. ایشان در این روش ابتدا سعی می‌کردند تا یک پدیده را در قالب یک مفهوم گسترده‌تر مورد بازشناسایی قرار دهند، سپس آن را با یک مفهوم متمایزکننده از دایره فراگیر مفهوم اولیه خارج سازند. این شیوه به ایشان کمک می‌کرد تا گذشته از آنکه ارتباط پدیده‌های گوناگون را با هم دریابند، به شناخت کلی یک پدیده نیز نایل آیند. در عین حال این شیوه به پیش‌فرض‌هایی نیازمند بود که تقسیم‌بندی‌های طولی و عرضی گسترده‌ای را به نحو پیشینی در برمی‌گرفت و البته همواره به نتایج واحدی دست می‌یافت؛ از این‌رو چندان برای گسترش تجربه و مواجهه با آن مفید نبود. به عبارت دیگر همواره یک موجود جزئی را به قالب‌های کلی از پیش تعیین شده ارجاع می‌داد و نوعی نگاه تاویلی را در معرفت شناسی، اساس و بنیان خویش می‌ساخت.

به‌نظر می‌رسد شناخت موضوع جستار حاضر، نه از این طریق میسر باشد و نه حتی در صورت امکان، مفید؛ چرا که نزدیک شدن، مبتنی بر نوعی همذات پنداری معقول و قابل باور است که چندان قرابتی با آن شیوه ندارد.

در شیوه دوم اما می‌توان به نتایج جالبی دست‌یافت؛ ضمن آنکه مبانی این شیوه چندان بیگانه از معرفت شناسی گزاره‌های تاریخی پیش‌رو نیست. اساس این شیوه که در واقع عبارت است از شناخت یک پدیده براساس یک یا چند ویژگی اساسی بر معرفت تجربی - تاریخی استوار است بدین معنا که برای معرفت قابل ارتقا به الگوی تربیتی متناسب با ایده‌ها و باورهای اعتقادی ابتدا باید مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و خصوصیات شخصی را در شخصیت مورد نظر بازشناسایی کرد. در انتخاب این مجموعه البته به جز مراعات فراگیری وسواس گونه شرط مشخص دیگری وجود ندارد. سپس باید به دنبال نوعی از صفت یا صفت‌ها بود که دارای 2 ویژگی اصلی باشند: نخست آنکه قابل ارجاع به صفات یا کیفیات نفسانی دیگر نباشند؛ به این معنا که نتوان وجود یا چگونگی آنها را از طریق غیراز خودشان یا نفس آدمی توجیه کرد و دوم آنکه تمام یا گستره عظیمی از صفات، ویژگی‌ها و خصوصیات دیگر را توجیه کنند. نام این صفت یا صفات را می‌توان صفت مولد، مفسر و موجه نهاد. اگر شیوه پیش گفته را در ادامه جستار مبنا قرار دهیم به‌نظر به چه

نتایج دست خواهیم یافت؟ چگونه می‌توان زهرای اطهر سلام‌الله علیها را بر این اساس بازنشاسایی و بازکاوی کرد؟ یا به سخن دیگر تا چه میزان می‌توان به مشروعیت این شیوه در مورد موضوع حساس مورد بحث تن داد؟ از سوی دیگر و پس از پذیرش مشروعیت و روایی شیوه مذکور به علت انحصار آن، چگونه می‌توان ابتدا به چنین صفات و سپس به انتخاب صفت اصلی دست زد؟ تلاش می‌شود تا در ادامه جستار به این پرسش‌ها و البته بسیاری از پرسش‌های فرعی دیگر پاسخ داد.

برای پاسخگویی به پرسش‌های فوق ابتدا باید نگاهی اجمالی به زندگی کوتاه اما پر محتوای فاطمه(س) بیندازیم. ولادت ایشان بنابر قول شیخ مفید قدس سره در روز بیستم بوده است از ماه جمادی الثانی در سال دوم پس از آغاز برانگیختگی نبی اعظم(ص). روزی که بنابر قول شیخ، یومی بوده است، جلیل و میمون و البته پر سرور که شیعیان و بسیاری دیگر از مسلمین همچنان آن را به جشن و احتفال برگزار می‌کنند. این قول را که شیخ در مسارّ الشیعه آورده است، در حدائق الریاض مکرر نموده و پس از او سید بن طاووس در اقبال الاعمال آورده و کفعمی در المصباح بدان تن داده است. براساس تمامی این اقوال تولد ایشان به سال دوم بعثت بوده است. در این میان هستند مورخان بزرگ دیگری که به این تاریخ از جهت سال، تن نمی‌دهند. از ایشان می‌توان به شیخ محدثین محمد بن یعقوب کلینی در «#171؛ الکافی»، اربلی و ابن شاذان وحلی در کتب تاریخی‌شان و ابن ابی الثلج در تاریخ الائمه، اشاره کرد. از نگاه این بزرگان، سال پنجم پس از بعثت سال آغازین ایشان است.

دلیل اصلی اینان اما در تطبیق بیشتر این تاریخ با مناسبت‌ها و حوادث مهم دیگر زندگی فاطمه(س) است. به هر روی به جانب هر یک از 2 قول پیش گفته که متمایل شویم، به نحو ضمنی اقرار کرده‌ایم که ولادت ایشان پس از بعثت بوده است که البته قول مختار طائفه امامیه است و نشان می‌دهد که حضرت فاطمه، آخرین فرزند پیامبر اعظم و خدیجه کبری بوده است. از این رو قول مورخانی چون ابوالفرج اصفهانی، مورخ بزرگ اموی در مقاتل الطالبیین که ولادت فاطمه زهرا(س) را به سال احیا و مرمت کعبه معظمه، پیش از بعثت نبوی دانسته و نیز قول حافظ ابو نعیم در معرفه الصحابه، چندان صواب به نظر نمی‌رسد؛ به خصوص با نظر به سن ایشان به هنگام شهادت در سال یازدهم هجری که بی‌تردید در بازه‌ای از 18 سالگی تا 21 سالگی بوده است.

حیات ایشان اما پس از تولد و در دوران کودکی تا سال دهم بعثت که سال وفات مادر بزرگوار ایشان خدیجه کبری(س) است، چندان با مصایب و آلام همراه نبوده است، زیرا مادری ثروتمند و مهربان را در کنار خویش احساس و تجربه کرده است و البته پدری که اسوه اخلاق بوده است و در نیکوکاری و امانت ضرب المثل. بنابراین فاطمه در ناخودآگاه خویش خوشبختی و سعادت واقعی را در خانه نبوت به عیان دیده است. نکته بسیار پراهمیتی که در این باره باید مورد توجه قرار گیرد، نگاه خاص حضرت(س) به دیگری و اصولاً عنصر بیگانه از خویش است. نقل است در کتب تواریخ که امام حسن علیه السلام در میانه‌های شبی مادر را در زاویه‌ای به عبادت و راز و نیاز با ذات باری یافت و به کنجکاوی به استماع نشست، این استماع به تدریج بر حیرت و عنایت ایشان می‌افزود.

اساس امر نیز چنین بود که حضرت در نماز تنها دیگران را دعا می‌کرد و از باری برای بهروزی ایشان، مسئلت می‌نمود. در پایان نیایش شبانه، امام حسن علیه السلام با پیگیری و تعجب از مادر خواست تا راز عبادت اینچنین را بر ملا سازد و نحوه رویکرد را آشکار. مادر در پاسخ اما جز جمله‌ای که تمام معنا را در خود مستجمع داشت، نگفت: «#171؛ الجار ثم الدار، اول همسایه سپس خانه». گذشته از آنکه می‌توان این امر را به جهت اخلاقی و پیامدهای اجتماعی و البته عروج عرفانی ملاحظه کرد، می‌توان به منشأ آن نیز به نیکی نگریست. آیا این ویژگی زهرای اطهر می‌تواند جز رسوخ از خودگذشتگی‌های مادر و البته جانفشانی‌های بی‌امان پدر که خداوند با واژگان غریبی از آن در قرآنش یاد کرده «#171؛ لعلک باخع نفسک الا یومنوا، شاید از اینکه ایمان نمی‌آورند می‌خواهی خود را هلاک سازی؟!» است، نمود امر دیگری باشد؟

پس از مرگ مادر که علاوه بر زندگی فاطمه(س)، زندگی پیامبر(ص) و البته مسلمین را نیز دگرگون ساخت، احساس یتیم بودن بر زندگی ایشان سایه افکند. پیامبر البته تلاش کرد تا خود جای خالی خدیجه را پر کند، اما این فاطمه بود که پدر خویش را مادری می‌کرد و به هنگام مصایب نبوت یاریگر او می‌شد. پس از هجرت، که فاطمه به همراه فواطم دیگر به سرپرستی علی علیه السلام وارد مدینه شد، نخست به خانه ابویوب انصاری پناه داد و همنشین ام ایوب شد. پس از آنکه رسول خدا بام المؤمنین، سوده، ازدواج کرد به خانه او رفت و چون رسول خدا(ص) بام المؤمنین، ام سلمه، ازدواج کرد بنا به نقل علامه مجلسی در بحار الانوار به خانه او نقل مکان کرد و تا زمان ازدواج با علی علیه السلام در آن خانه ماند. ام المؤمنین، ام سلمه، خود در این باره چنین می‌گوید: «#171؛ رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم با من ازدواج کرد و امر دخترش را به من تفویض فرمود. من نیز به گمان خویش به تربیت او پرداختم، اما به خدا سوگند که او به مراتب مودب‌تر و با اخلاق‌تر از من بود و تمام امور را بهتر از من می‌دانست.» توجه به سخنان ام المؤمنین، ام سلمه، نشان می‌دهد که در زمان نقل این روایت، با آنکه فاطمه سلام‌الله علیها تنها 12 سال دارد، اما شخصیت اخلاقی او شکل گرفته و به اسوه اخلاق و ادب تبدیل شده است.

پس از این مرحله اما ازدواج ایشان فرارسید. صدیقه طاهره(س) خواستگاران فراوانی داشت؛ از شیوخ صحابه و ثروتمندان اصحاب. کسانی چون ابوبکر و عمر و عبدالرحمان بن عوف، که پیامبر خود، داماد برخی از ایشان بود، اما پیامبر او را به مهر 500 درهم که در آن عصر بسیار اندک در شمار بود و جهیزیه‌ای که اکثر ظروفش سفالین بود، به علی پسر ابیطالب علیه السلام، پسر عمویش که نیز چون

فاطمه در بیت نبوت رشد کرده بود، تزویج فرمودند. این امر در میان زنان قریش و برخی زنان پیامبر گفت‌وگوها و مباحثی را پدید آورد که دستمایه کدورت و رنجش قلبی فاطمه زهرا(س) شد. ایشان نیز بنابه نقل کلینی در الکافی، این مباحث را به نحو گزارش، به خدمت رسول اعظم (ص) منتقل کردند. البته در کافی سخن از اعتراض فاطمه زهراست که علاوه بر گفت‌وگوهای سندی پیرامون سلسله روات آن، به جهت متنی نیز، چندان درست به نظر نمی‌آید؛ هر چند اصل رنجش را نمی‌توان مورد انکار قرار داد. پیامبر که چنین دیدند، به تشریح موضوع برای دخترشان پرداختند و این موضوع را به جهت امر الهی دانستند و البته در مسیر الگوسازی در جامعه اسلامی که قریب به اتفاق آن را مسلمانان کم درآمد و فقیر تشکیل می‌دادند. فاطمه سلام‌الله علیها پس از شنیدن سخن پدر و دانستن راز این عمل بسیار شادمان شد و بهجت و سرور درونی وجود ایشان را در برگرفت.

در این کنش و واکنش، پیامی نهفته است که می‌توان در جهت پاسخگویی به پرسش‌های اصلی جستار مفید واقع شود و آن وجود صفتی به نام ولایت‌پذیری است، زیرا فاطمه(س) در این امر، از سوی پدر خویش به‌عنوان پدر توجیه نشدند؛ دقت در توجیهات نبوی کاملاً گویای این امر است. تعلیل پایانی پیامبر را نیز نمی‌توان در جهتی دیگر به تحلیل نشست بلکه پذیرش سخن پدر به‌عنوان نبی و پیامبر الهی بود که تأثیر شگرف و عمیق خویش را بر جان فاطمه نهاد و آن رنجش ابتدایی را به بهجت نهایی مبدل ساخت. بنابراین صفت مفسر را در این واقعه می‌توان ولایت‌پذیری برشمرد؛ صفتی که اولاً خود قابل تأویل به صفت دیگری نیست و ثانیاً فعل جمیل فاطمه را به نیکی موجه می‌سازد. البته ولایت‌پذیری را نمی‌توان ذاتی شخص دانست، اما بی‌گمان پیدایش آن معلول صفت دیگری جز نفس مطمئنه نیست؛ نفسی که فاطمه بیش از هر انسان دیگری واجد آن است.

در حوادث تلخ پس از رحلت پیامبر نیز این صفت تجلی خاصی می‌یابد بلکه تجلی اصلی آن را باید در آن وقایع به مشاهدت نشست. البته شناخت این حوادث به نحو عام در فهم و دریافت نحوه واکنش خاص حضرت(س) کمک نمی‌کند بلکه باید عناصر، مقومات و مقدمات این حوادث را به خوبی از یکدیگر بازشناخت. تنها می‌توان گوشه‌ای از عمق مصیبت و تسبیب آلامی را که این مسائل در پی داشته‌اند در حدیثی از شیخ جلیل، محمد بن علی صدوق -رحمه‌الله- در الامالی مشاهده کرد که با سند خویش از امام علی علیه السلام نقل می‌کند: «#من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم، ایشان ناگهان رو به ما کرد و گریست. عرض کردم: ای رسول خدا! چه امری سبب گریستن شما بود؟ فرمودند: آنچه بر سر شما می‌آید. عرض کردم ای رسول خدا آن چیست؟ فرمودند: گریستنم از ضربه‌ای است که بر فرق تو زده خواهد شد. از سلی‌ای است که به‌گونه فاطمه نواخته خواهد شد، از زخم حسن در پایش و از کشتن حسین است.» آری پس از این وقایع که به‌صورت خاص در انحراف حکومت و مرجعیت علمی از مسیرش و بیعت اجباری گرفتن از مخالفان به‌صورتی زنده متجلی می‌شد، فاطمه سلام‌الله‌علیها کف نفس از کف داد و بنای نفرین قوم کرد.

ابن معلم عکبرایی، معروف به شیخ مفید رحمه‌الله این واقعه را در قالب روایتی در الاختصاص، نقل می‌کند. توجه در این روایت اوج نمود ولایت‌پذیری فاطمه زهرا(س) را به تصویر می‌کشد. «#فاطمه از خانه خارج شد و گفت ای زعمای قوم آیا می‌خواهید مرا بیوه‌سازید؟ به خدا سوگند اگر دست نکشید، نزد قبر رسول خدا(ص) خواهم رفت و به پروردگار شکایت می‌کنم. چون جوابی از ایشان نشنید، دست حسنین را گرفت و به سوی قبر نبوی متوجه شد. امام علی به سلمان فارسی فرمود: دختر محمد را دریاب که در هم پیچیده شدن طومار مدینه را مشاهده می‌کنم. به خدا سوگند اگر دست نکشد، خداوند، مدینه را با همه آنچه در آن است، در خود فرو خواهد برد. سلمان نیز به سرعت نزد فاطمه رفت و گفت: ای دخت محمد! خدا، پروردگار عالمیان، پدرت محمد را به رحمت سوی جهانیان گسیل داشت، شما نیز منصرف شوید. گفت: ای سلمان! دیگر صبر بر من روا نباشد، مرا فروگذار تا نزد قبر پدرم روم و به پروردگار شکایت برم. سلمان گفت: علی مرا به سوی شما برانگیخته و به شما فرمان داده تا باز گردید.

چون فاطمه این جمله سلمان شنید، گفت: سخن او را می‌شنوم و از او اطاعت می‌کنم و بازگشت...» این روایت نیز به مثابه روایت حاوی اعتراض حضرت به سخن زنان مدینه، متضمن همان ولایت‌پذیری پیش گفته است. آری این صفت، زهرا را از دیگران متمایز می‌ساخت و او را در قله کمال جای می‌داد؛ توجیه گر رفتار ویژه‌اش بود و مفسر ارزشمند آن و البته اسوه و الگویی مناسب برای رهجویان طریق ولایت. روایت سوم - که به سبب گستردگی نقل آن به ظاهر از 2 روایت پیشین پر اهمیت‌تر به‌نظر می‌رسد - روایت غصب سرزمین فدک پس از رحلت پیامبر است. فدک سرزمینی بود در شمال مدینه الرسول که پیامبر آن را بدون جنگ و خونریزی از یهودیان دریافت کرد. پس آنگاه دستور الهی که در آیه «#و آت ذا القربی حقه، حق نزدیکانت را بده» متجلی شده بود، آن سرزمین را به فاطمه بخشید. بر این اساس عاملان و کارگزاران امام علی و حضرت فاطمه در آن به کار مشغول شدند. پس از رحلت نبوی، خلیفه تحت این عنوان که پیامبران ارث باقی نمی‌گذارند، آن سرزمین را که اصولاً ارث نبود، از دست حضرت خارج ساخت. حضرت فاطمه پس از آنکه مشاهده کرد خلیفه از احتجاجات ایشان متأثر نمی‌شود، در خطبه مفصلی که بعداً به خطبه فدکیه معروف شد، این رفتار حکومت را به چالش کشید. متن این خطبه که در مسجد نبوی(ص) ایراد شده است، چنان شیوا و بلیغ است که برخی از بزرگان ادب آن را در ضمن الگوهای فصاحت و بلاغات جای داده‌اند؛ چنان‌که صاحب «#بلاغات النساء» چنین کرده است.

گذشته از این، بعد حضرت در این خطبه به منطقی‌ترین شکل ممکن به عمل خلیفه پاسخ گفته است. نخست آنکه حدیث ادعایی خلیفه را که می‌گوید پیامبران ارث نمی‌گذارند، به چالش کشیده فدک را امری خارج از بحث ارث قلمداد کرده و سپس به اساس

خلافت و شیوه اشتباهی که خلیفه براساس آن تعیین شده پرداخته است. این خطبه را که مصادر معتبری همچون مروج الذهب مسعودی، علل الشرایع شیخ صدوق، الاختصاص شیخ مفید، الشافی سید مرتضی، کشف الغمه علی بن عیسی اربلی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، الطرائف سید بن طاووس، الاحتجاج طبرسی و دهها مصدر دیگر نقل کرده‌اند، می‌توان نمونه‌ای دیگر از ولایت پذیری بی‌پایان فاطمه زهرا به شمار آورد؛ چه آنکه با وجود تمام این استدلال‌ها در نهایت مطاف تمایل ایشان به مصلحت اسلامی بوده که از حلقوم سید اوصیاء فریاد شده است. سلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا.